

شفق قطبی

پرده اسرارآمیز سبز رنگ

قطب جنوب

کوه های یخی بزرگ بر اطراف زمین

از دیدگاه روایات ومنابع معتبر علمی



حقیقت شفق قطبی و سبزی در آسمان

سعد بن عبداللّه، از فلفله، از حضرت باقر نقل می‌کند: خداوند کوهی محیط بر دنیا آفریده از زبرجد سبز و سبزی آسمان نیز از سبزی همین کوه است، و گروهی را در پشت آن کوه آفریده که هیچ یک از چیزهایی که بر مردم واجب نموده از قبیل نماز و زکات، بر آن‌ها واجب نکرده و همه آن‌ها دو نفر از این امت را لعنت می‌کنند. و نام آن دو را برد

سفیان بن سعید ثوری روایت کرده از امام صادق علیه السلام درباره معنی ق سئوال شد و ایشان فرمود: و اما «ق»؛ نام کوهی است که دور تا دور زمین را احاطه کرده، و سبزی آسمان از آن است، و خدا زمین را به آن متصل کرده و اجازه نمی‌دهد که زمین، ساکنان خود را به این سو و آن سو متمایل گرداند



حقیقت شفق قطبی و سبزی در آسمان

عبیدالله بن عبدالله دهقان، از امام رضا روایت کرده: شنیدم امام می‌فرمود: خداوند این نطاق را از زبرجد سبز آفرید و آسمان به همین علت سبز شد. پرسیدم نطاق چیست؟ فرمود: یعنی حجاب، و خداوند عز و جل در پشت این حجاب، هفتاد هزار عالم دارد که تعداد آن‌ها از جن و انس بیشتر است و همه آن‌ها فلانی و فلانی را لعنت می‌کنند

یحیی بن میسَرة خثعمی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «حم عسق» تعداد سال‌های سن امام زمان علیه السلام است. هم‌چنین «ق» کوهی است که همه دنیا را در بر گرفته و از زمرد سبز است و رنگ سبز آسمان از آن کوه است. هم‌چنین علم همه چیز در «عسق» نهفته است



اهمیت انوار سبز در آفرینش هستی

گفته شده انوار رمز صفات خدا است، سبز قدرت او بر آفرینش موجودات، و فیض بخشی به ارواح است که چشمه‌های زندگی و منابع سبزی‌اند و سرخ خشم و قهر او به عذاب و نابود کردن است، سپید رحمت و لطف او بر بندگانش است

از حماد آمده است که گفت: خدا عرش را از یک دانه زمرد سبز آفریده و چهار پایه از یاقوت سرخ و هزار زبان برای او آفریده، و در زمین هم هزار امّت آفریده، و هر امتی خدا را به یکی از زبان‌های عرش تسبیح می‌گویند



اهمیت انوار سبز در آفرینش هستی

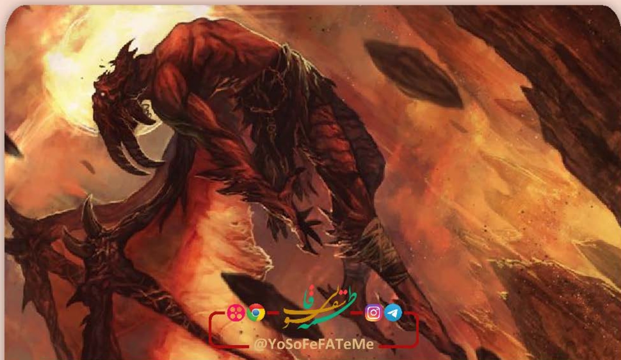
از مفضل روایت شده که به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: زمانی که در عالم سایه بودید، چگونه بودید؟ فرمود: ای مفضل! نزد پروردگارمان بودیم و در حالی که کسی جز ما نزد او نبود، در سایه ای سبز او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می‌گفتیم، نه فرشته مقرّبی بود و نه هیچ جانداری جز ما، تا این که خداوند اراده کرد تا اشیا را بیافرینند، آن‌گاه هر آن‌چه را از فرشتگان و چیزهای دیگر خواست به هرگونه که خواست آفرید و سپس علم آن را به ما رسانید

آسمان دنیا از یک دانه زمرد سبز است به نام «رفیعا» و دوم از نقره سپید است به نام «اذقلون» و سوّم از یک دانه یاقوت سرخ به نام «قیدوم»، چهارم از یک درّ سفید به نام «ماعونا» پنجم از طلای سرخ به نام «دیقا» ششم از یاقوت زرد



حارث پادشاه شیاطین در دریای سبز آسمانی

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زنی از جنّیان عفرا نام داشت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب می‌شد و سخن آن حضرت را می‌شنید و به نزد شایستگان جنّ می‌آمد و آن‌ها به دست او اسلام را می‌پذیرفتند، مدّتی پیامبر او را ندید، از جبرئیل در مورد او پرسید، عرض کرد: او به زیارت یکی از خواهران دینی خود که به خاطر خدا او را دوست می‌دارد رفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا یک‌دیگر را دوست می‌دارند! به راستی که خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است که خداوند این‌ها را برای کسانی که به خاطر او به یک دیگر مهر ورزیده و به زیارت یک‌دیگر می‌روند، آفریده است



حارث پادشاه شیاطین در دریای سبز آسمانی

ای عفرا! چه دیدی؟ گفت: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده و می‌گفت: خدای من! آن‌گاه که تو به سوگند خود وفا کرده و مرا به دوزخ وارد کنی، پس من تو را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی بخشیده و با آنان محشور گردانی. من به او گفتم: ای حارث! این نام‌هایی که خدا را با آن‌ها فرا می‌خوانی چیست؟ او به من گفت: من این نام‌ها را هفت هزار سال پیش از آن‌که خداوند آدم را بیافریند، بر پایه عرش دیدم، و دانستم که آن‌ها گرامی‌ترین آفریدگان در پیشگاه خدا هستند. اینک خدا را به حق آنان. سوگند به خدا! اگر همه مردم روی زمین خدا را به این نام‌ها سوگند دهند، خداوند آن‌ها را پاسخ می‌دهد

امیرالمؤمنین علیه السلام: خداوند، عرش را از نورهایی چهارگانه آفریده است: نوری سرخ که سرخی از آن پدید آمده و نوری سبز که سبزی از آن به وجود آمده و نوری زرد که زردی از آن شکل گرفته و نوری سفید که سفیدی از آن هستی یافته است، و آن همان علمی است که خداوند بر (دوش) حمل کنندگان قرار داده است و آن نوری است از عظمت او، و خداوند به واسطه عظمت و نورش قلب مؤمنان را بینا کرده است و با نور و عظمت اوست که نادانان با او به مخالفت برخاستند و با نور و عظمت اوست که تمامی آفریدگانش در آسمان‌ها و زمین، با اعمال گوناگون و ادیانی که بر آنان مشتبه گردیده، راه و وسیله ای به سوی او می‌جویند و هر آن‌چه را که خداوند با نور و عظمت و قدرت خویش حمل می‌کند، نمی‌تواند، به خود سود یا ضرری رساند و مرگ و زندگی و رستاخیز را برای خود به وجود آورد. پس هر چیز در این دنیا محمول است و خداوند تبارک و تعالی آسمان و زمین را نگه داشته تا از بین نروند و بر آن دو احاطه دارد و او مایه زندگی و نور هر چیزی است و حضرت حق از آن‌چه که ظالمان می‌گویند، منزه و بسیار برتر و والاتر است

یوسف فاطمه





حضرت محمد پروردگار خود را در صورت جوان موفقی در خواب دید

حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم پروردگار خود را در صورت جوان موفقی در خواب دید که سی ساله می‌نمود و دو پایش در سبزی بود، و امام فرمود: چون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به عظمت پروردگار خود نظر کرد، آن را در سن جوانی موفق و سی ساله یافت، راوی گفت: قربانت گردم، دو پای چه کسی در سبزی بود؟ فرمود: آن محمّد بود که هنگامیکه با قلب خود به پروردگارش نظاره می‌کرد، خدایش او را در نوری مانند نور حجاب قرار داد تا آن‌چه در حجب است بر او روشن شود، همانا قسمتی از نور خدا سبز است و قسمتی سرخ و سپید و قسمتی رنگ‌های دیگر غیر از آن (تا انتهای روایت)، زیرا آن حضرت در آن هنگام در درجه کامل عرفان و غرق در دریاهای معرفت خدای منّان بود، و دو پایش در نوری سبز بودند، و در مقامی از معرفت بود که فرشته‌ها و آدمی تاب آن را ندارند، و این عبارات و کنایات برای این است که فهم ما از درک حقیقت عاجز است و نفوس ناقصه این صورت‌ها را در خواب می‌بینند و ما در خواب طولانی غفلت از معارف ربّانی هستیم، و مردم همه خوابند و هنگامیکه بمیرند آگاه می‌شوند و بهتر این است که به طور اجمال این اخبار را بپذیریم و علم آن‌ها را به خود ائمه علیهم السّلام وانهیم



سیر و عروج به ملکوت آسمان‌ها که مسافت پنجاه هزار ساله بود

از جمله معجزات پیامبر که امیرالمؤمنین آن را در مقابل معجزات دیگر پیامبران برای شخص یهودی شامی تبیین نمود: یهودی: این سلیمان است که بادها برایش مسخر شد و در سرزمین او جریان پیدا می‌کردند که رفتن آن بامداد، یک ماه، و آمدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود. علی علیه السلام به او فرمود: همین‌طور است اما آن‌چه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعطا شده بهتر از آن است: زیرا او از مسجد الحرام در وقتی که روانه مسجد اقصی گردید و آن مسافت و سیر یک ماه است و از آن‌جا سیر و عروج به ملکوت آسمان‌ها که مسافت پنجاه هزار ساله بود را در اقل از یک سوم شب طی نموده تا آن‌که به ساق عرش رسید. پس نزدیک به علم گردید و به آن چسبید و از آن‌جا او را به بهشت برده به بالای رفرف سبز مشرّف گردانیدند و چون به رفرف مشرف گردید نور آن محل چشم او را خیره گردانید پس عظمت حضرت عز و جل را به چشم دل به نظر درآورد و نه با چشم سر. و فاصله میان آن‌چه به نظر قلب او در آمد و میان ایشان بمقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود. آن‌گاه به بنده‌اش آن‌چه را باید وحی کند، وحی فرمود



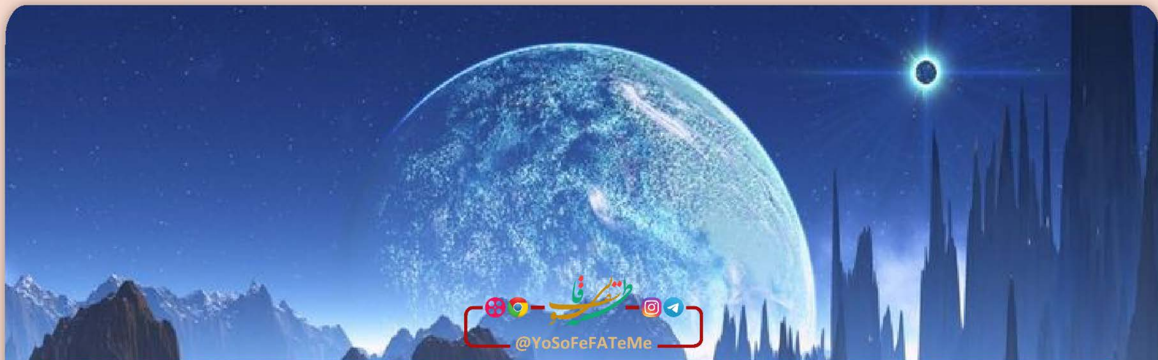
خداوند عزوجل سه هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: به پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا! علی برادر شماست؟ فرمود: بله، علی برادر من است. عرض کردم: ای رسول خدا! برایم وصف فرما که چگونه علی برادر شماست. فرمود: خداوند عزوجل سه هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند، آبی به زیر عرش آفرید و آن را در مرواریدی سبز در علمِ پوشیده خود نهاد تا این که آدم را آفرید، وقتی آدم را آفرید، آن آب را از مروارید منتقل کرد و در صلب آدم جاری نمود و وقتی جان آدم را گرفت آن را به صلب شیث منتقل کرد، آن آب هم‌چنان از پشتی به پشت دیگر منتقل شد تا این که به عبدالمطّلب رسید، سپس خداوند عزوجل آن را دو نیم کرد، نیمی از آن در پدر من عبداللّٰه بن عبدالمطّلب قرار گرفت و نیمی از آن در ابوطالب، پس من از نیم آن آب هستم و علی از نیم دیگر، پس علی برادر من در دنیا و آخرت است



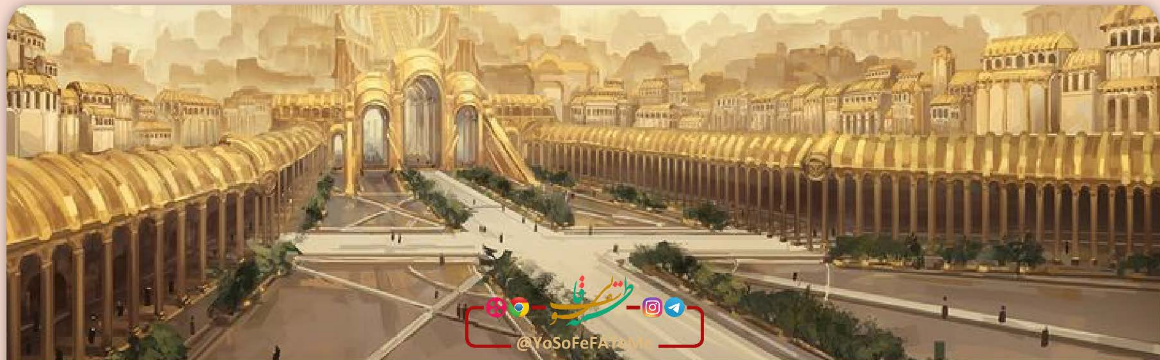
هفت جهان در ملکوت زمین و دوازده جهان در ملکوت آسمان

جابر بن یزید، از امام باقر روایت کرد: از ایشان درباره آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» پرسیدم و به زمین نگاه می‌کردم. ایشان دستشان را به سوی آسمان گرفتند و فرمودند: سرت را بالا بگیر. من سرم را بالا بردم و به سقف نگاه کردم، در حالی که روزنه ای در آن ایجاد شد تا این که نگاهم به نوری درخشان افتاد، به طوری که نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. سپس به من فرمودند: ابراهیم علیه السلام این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کرد. پس از آن به من فرمود: به زمین نگاه کن. این کار را کردم. فرمود: سرت را بالا بگیر. پس من سرم را بالا گرفتم که ناگهان دیدم سقف در حالت اولیه‌اش می‌باشد. پس از آن دستم را گرفتند و مرا از خانه ای که در آن بودم خارج کردند و وارد خانه ای دیگر کردند



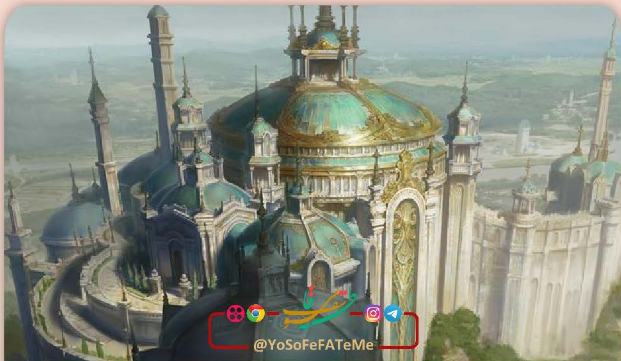
هفت جهان در ملکوت زمین و دوازده جهان در ملکوت آسمان

پس لباس‌هایی را که بر تن داشتند در آوردند و لباس‌های دیگری پوشیدند و به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. من نگاهم را پایین‌انداختم. فرمودند: چشمانت را باز نکن. من برای یک ساعت منتظر شدم. سپس فرمودند: آیا می‌دانی الان کجایی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: تو در همان ظلمتی قرار داری که ذوالقرنین از آن عبور کرده است. به ایشان عرض کردم: قربانت گردم، اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم تا تو را ببینم؟ فرمودند: باز کن. تو هیچ‌چیزی را نخواهی شناخت. چشمانم را باز کردم و ناگهان خود را در تاریکی و ظلمتی دیدم که نمی‌توانستم جلوی پایم را ببینم. سپس کمی راه رفتند و ایستادند و فرمودند: تو نزد عین الحیاتی (چشمه زندگانی) ایستاده ای که خضر علیه السلام از آن نوشیده بود



هفت جهان در ملکوت زمین و دوازده جهان در ملکوت آسمان

سپس به راه افتادیم و از آن جهان به جهانی دیگر وارد شدیم و در آن راه رفتیم و جهانی را دیدیم که مانند جهان ما دارای ساختمان‌ها و خانه‌ها و مردم بود. سپس به جهان سوم وارد شدیم که مانند جهان اول و دوم بود. تا این که وارد پنج جهان شدیم، سپس به من فرمودند: این ملکوت زمین است و ابراهیم علیه السلام آن را ندیده است. او ملکوت آسمان را دیده بود که از دوازده جهان تشکیل شده است. همه این جهان‌ها مانند همین است که دیدی و هرگاه امامی از ما رحلت کند، امامی دیگر در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود، تا این که آخرین آنان یعنی امام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف در عالمی که ما در آن ساکن هستیم، حضور پیدا می‌کند. سپس به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. سپس دستم را گرفت و ناگهان خود را در همان خانه ای که از آن خارج شده بودیم، یافتیم. به او عرض کردم: چه وقتی از روز گذشته است؟ فرمودند: سه ساعت



یاران فرازمینی اباصالح المهدی در فراسوی ملکوت زمین

هشام بن سالم، از حضرت صادق نقل می‌کند که خداوند را در مشرق شهری به نام جابلقا که دارای دوازده هزار درب است از طلا، بین هر درب تا درب دیگر یک فرسخ فاصله است، بر کنار هر درب برجی است که در آن دوازده هزار جنگجو است آماده جنگ، با اسب‌ها و شمشیر آخته و سلاح لازم، و منتظر قیام قائم ما هستند. من حجت خدا بر آن‌هایم

در آن‌سوی زمین و پشت کوه‌های بزرگ احاطه شده دنیا بر اساس روایات و اسناد معتبر علمی موجودات افسانه‌ای و سپاه نیک انسانی وجود حتمی دارند و خود را برای ظهور حضرت قائم نیروی بزرگ کائنات آماده و محیا می‌کنند این اقوام و تمدن زیرزمینی دارای پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و تجهیزات فناوری هستند و سلطه‌گران نظام جهانی از سال‌های دور از وجود چنین تمدن‌هایی خبردار بودند و به تجسس و تحقیقات مرموزانه و گسترده‌ای درباره آنان ساخته و پرداخته‌اند

شفق‌قطبی یکی از رمزها و پدیده‌های باز نشده بشر تا به امروز است. رنگ سبز نشانه قدرت و انرژی خالص الهی در خلقت است. سبزی که در ارتفاع آسمان برای چشم انسان قابل دید می‌شود تنها بخشه کوچکی از پرده و حجاب و راه ارتباطی بین عوالم و جهان‌های هفت‌گانه است. این توده‌های انرژی و بارهای الکترونیکی سبز رنگ زمینه‌ای برای انتقال موجودات مادی بین عوالم و جهان‌های روحانی و ناشناخته و متصل به حیات زمین هستند. شفق قطبی قدرتی از جانب ملکوت غیب پروردگار عالمین هست تا بدین واسطه آگاهان و متخصصان و عارفان جهان ماورا مسیری برای پیمودن و جابه‌جایی از عالم پایین به عوالم بالا داشته باشند. در جهان‌های آن سوی حجاب و نطاق سبز رنگ آسمان تمامی قوانین فیزیک و چهارچوب‌های حیاتی و حالات کدنویسی شده روحی با این جهان بسیار متفاوت و در عین حال کامل‌تر و پیچیده‌تر است. این انوار در مراکز هفتگانه زمین بهم متصل می‌گردند و راه گسترده‌ای جهت دست‌یابی به ماورای عالم را محیا می‌کنند. زمان در جهان‌های بالاتر به مانند گذر حیات در دنیا نیست و به گفته قرآن یک روز در نزد پروردگارت به مانند هزار سال از سال‌هایی که شما می‌شمارید است



برای مثال ممکن است فردی ۲۰۰سال در آسمان و مراتب گسترده و بالاتر خلقت زندگی کند و در آن‌جا زمان را در محور گذر خود قرار دهد که تنها تمامی اوقات ایام حضور او در جهان‌های ماورایی به حساب زمان دنیا تنها چندثانیه بوده است. اصله تبادل انرژی و به وجود آمدن نطاق و حجاب‌های متعدد در آسمان وابسته به کوه‌های قاف و محیط احاطه گرفته شده بر زمین است که در اساطیر و پیشینیان این اعتقاد بوده که بین رودها و کوه‌ها ارتباط عصبی و نامرئی در یک مسیر مشخص وجود داشته است شیاطین و بزرگان پیشوایان تاریکی صاحبه تمدن‌های عوالم بزرگ زیرزمینی هستند این تمدن‌ها دارای اهرام و برج‌های آسمان خراش و متعددی جهت اتصال و ایجاد شبکه منفی با اهرام و ابلیسک‌های روی زمین هستند. جمعیت انسانی روی زمین با نافرمانی فرامین الهی گونه‌ای انرژی منفی و نافع جنیان تولید می‌کند و بزرگان ایلومیناتی زمینه را برای گناهان و انجام منکرات و معاصی با سایت‌های پورن، مشروبات الکی، فراهم کردن زمینه لواط/زنا، دزدی و قتل نفس فراهم می‌کند تا انرژی تاریک هر چه بازتر و بیشتر از جانب ارواح انسانی به فرماندهان پیشوایان گمراهی منتقل گردد و آنان را از گذشته قدرتمندتر نماید

شفق قطبی

@YoSoFeFATeMe

جوامع گوناگون این پدیده را به شکل‌های مختلف توضیح داده‌اند. بومیان آلاسکا تصور می‌کردند این نورهای رنگی، روح گوزن‌ها، ماهی‌ها، نهنگ‌ها و سایر حیواناتی هستند که شکار کرده‌اند. بومیان آمریکای شمالی می‌پنداشتند این درخشش، ناشی از نور مشعل غول‌هایی است که در شمال زندگی می‌کنند. در قرون وسطی، اروپاییان گمان می‌کردند این نورهای سوسوزننده، پیامی از جانب خدا هستند. بسیاری از افراد تصور می‌کردند این نورها نتیجه‌ی نبرد ارتش‌ها در بهشت هستند و از یک فاجعه‌ی قریب‌الوقوع خبر می‌دهند. در سال ۱۸۶۲، شفق‌های قطبی به شکلی متفاوت‌تر از همیشه در آسمان ویرجینیا ظاهر شدند. در آن زمان نبرد فردریکزبرگ در ویرجینیا در جریان بود. نیروهای رابرت ادوارد لی با دیدن این نمایش شگفت‌انگیز پنداشتند که خدا با ارتش آن‌ها است.

با گذر زمان و پیشرفت علم، دانشمندان توانستند علت این پدیده را توضیح دهند. در اواخر دهه‌ی ۱۷۰۰ میلادی، بنجامین فرانکلین، در جریان سفرش از اقیانوس اطلس تا اروپا، شفق‌های قطبی را مشاهده کرد و نظریه‌ای درباره‌ی علت پیدایش آنها مطرح کرد. او معتقد بود این نورها، حاصل غلظت بارهای الکتریکی در نواحی قطبی هستند که شرایط جوی مانند برف و رطوبت، آنها را تشدید می‌کند. فرانکلین فکر می‌کرد زمانی که این ناحیه بیش از حد باردار می‌شود، انتقال نیرو چنین نوری را در آسمان ایجاد می‌کند. البته او درباره‌ی دخالت الکتریسیته در ایجاد این پدیده حق داشت، اما علت اصلی وقوع این پدیده بعدا کشف شد.

کریستین بیرکلاند دانشمند نروژی در اوایل قرن بیستم میلادی مجموعه‌ای از آزمایش‌ها و تحقیقات را به سرانجام رساند که منجر به ارائه‌ی نظریه‌ی کاملی درباره‌ی علت وقوع این پدیده شد. بیرکلاند پی برد الکترون‌هایی که از طرف خورشید رها می‌شوند، به دلیل میدان مغناطیسی موجود در دو قطب زمین، به این قسمت هدایت می‌شوند. سپس در این قسمت، فعل و انفعال الکترون‌ها با جو زمین منجر به ایجاد نورهای رنگی در آسمان می‌شود.

امروزه ما می‌دانیم که در تاج خورشیدی یا بیرونی‌ترین لایه‌ی خورشید، دما به بیش از یک میلیون درجه نیز می‌رسد. این دما به قدری زیاد است که اتم‌ها به ذرات تشکیل‌دهنده‌شان یعنی الکترون‌های باردار و پروتون تقسیم می‌شوند. برخی از آن‌ها از سطح خورشید جدا شده و با پدیده‌ای تحت عنوان توفان خورشیدی به فضا ساطع می‌شوند. پس از گذشت سه روز، این ذرات باردار به زمین می‌رسند.

این توفان‌های خورشیدی می‌توانند برای سیاره‌ی ما خطرناک باشند، اما خوشبختانه زمین دارای میدانی مغناطیسی است که بر اثر چرخش هسته‌ی آهنی زمین ایجاد شده است. این میدان که مغناطیس‌سپهر یا مگنتوسفر نام دارد، بیشتر این ذرات باردار را در اطراف کره‌ی زمین هدایت می‌کند. بخش کوچکی از این ذرات باردار به دام این میدان می‌افتند و به طرف قطب‌های شمال و جنوب زمین حرکت می‌کنند. این الکترون‌ها از چشم ما پنهان می‌مانند تا اینکه با مولکول‌های گاز موجود در جو برخورد می‌کنند. زمانی که اتم، الکترونی را جذب می‌کند یونیزه یا برانگیخته می‌شود. این اتم، برانگیختگی را یا با خارج کردن یک فوتون نور یا با برخورد با اتم یا مولکول دیگر از دست می‌دهد.

رنگ فوتون‌های آزاد شده بسته به نوع مولکول گاز و ارتفاع آن تغییر می‌کند. در ارتفاع ۴۰۲ کیلومتری یا بالاتر، گاز اکسیژن، رنگ سبز و پایین‌تر از این مقدار، رنگ قرمز یا صورتی ایجاد می‌کند. از ۸۰ تا ۱۶۰ کیلومتری، مولکول نیتروژن رنگ آبی یا بنفش ایجاد می‌کند. در ارتفاع ۹۶ تا ۱۲۸ کیلومتری هم نیتروژن و هم اکسیژن نور صورتی تولید می‌کنند.

شفق قطبی تنها منحصر به سیاره‌ی زمین نیست، بلکه در سیاره‌های مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و برخی از قمرهای آن‌ها نیز دیده شده است. در سیاره‌ی زهره نیز این پدیده وجود دارد، اما چون این سیاره قطب ندارد، نورها در سراسر سیاره توزیع شده‌اند.

شکل ظاهری شفق‌هایی که در آسمان زمین می‌درخشند به شکل خطوط میدان مغناطیسی و محل رصد بستگی دارند. آن‌ها اغلب شبیه به پرده‌هایی هستند که از شرق به غرب کشیده شده‌اند. اگر فرد رصدکننده‌ی شفق به سمت جنوب دور شود، شفق قطبی را در افق مشاهده خواهد کرد و اگر درست زیر آن قرار بگیرد، بالای سرش نظاره‌گر آنها خواهد بود. شفق‌هایی که درست بالای سر رصدکننده قرار دارند بیشتر شبیه به اشعه به نظر می‌رسند تا پرده و این به خاطر نقطه‌ی دید فرد است.

شکل شفق‌ها ممکن است چند ساعت ثابت باشد یا حتی به سرعت تغییر کند. میزان نور آنها نیز بسیار متفاوت است. گاهی آن‌قدر کم است که به زحمت دیده می‌شود و گاهی آن‌قدر زیاد است که زیر نور آن‌ها می‌توان به راحتی روزنامه خواند. البته این نورها آنقدر شدید نیستند که در نور خورشید و هنگام روز نیز قابل مشاهده باشند.

شفق‌های قطبی یکی از شگفت‌انگیزترین و دیدنی‌ترین پدیده‌های طبیعت هستند. این شفق‌های قطبی که به شکل‌های گوناگون در آسمان شب جلوه‌گری می‌کنند بسته به شرایط مختلف، ظاهر متفاوتی دارند. گاهی به صورت تکه‌تکه در جای جای آسمان، گاهی به شکل ابرهای پراکنده‌ی نورانی یا نوارهای رنگین، شبیه پرده و گاهی شبیه به کمان‌های نورانی هستند. این پدیده‌ی شگفت‌انگیز در عرض‌های جغرافیایی بالاتر و در مناطقی مانند نروژ و کانادا بیشتر دیده می‌شوند. ممکن است از نحوه‌ی پیدایش این نورهای رنگی و زیبا در آسمان اطلاع داشته باشید، اما حقایق جالب دیگری نیز در مورد این پدیده وجود دارد که احتمالا از آن‌ها آگاه نیستید و دانستن آن‌ها خالی از لطف نیست.

فضانوردان حاضر در ایستگاه فضایی بین‌المللی و شفق‌های قطبی در یک ارتفاع قرار دارند و این فضانوردان می‌توانند این پدیده را در جانب خود مشاهده کنند.

شفق‌های قطب جنوب نیز ظاهری شبیه به شفق‌های شمالی دارند، اما از آن‌جایی که قطب جنوب شرایط نامساعدتری دارد و نسبت به قطب شمال دسترسی به آن سخت‌تر است، رصد شفق‌های جنوبی بسیار سخت‌تر است. به همین دلیل است که شفق‌های شمالی شناخته‌شده‌تر هستند و همه‌ی نگاه‌ها را به سوی خود جلب کرده‌اند.

شهرهای متعددی وجود دارند که به خاطر داشتن شرایط مساعد برای رصد شفق قطبی مشهور و شناخته‌شده هستند. در آمریکای شمالی، پایتخت گردشگری مبتنی بر شفق قطبی، شهر یلونایف در شمال‌غرب کانادا است، در حالی که در اروپا شهر ترومسا در شمال نروژ پذیرای گردشگران مشتاق تماشای شفق قطبی است.

افسانه‌های متعددی درباره‌ی شفق‌های قطبی وجود داشته است. برخی از اینوییی‌های آمریکای شمالی، این نورهای رنگی را به معنای بازیکن فوتبال می‌نامیدند. آن‌ها گمان می‌کردند این نورهای رنگی ارواح مردگانی هستند که با سر یک گراز دریایی به بازی مشغول‌اند.

رنگ شفق‌های قطبی به مولکول گازی که در ایجاد این پدیده دخالت دارد و نیز ارتفاعی که این واکنش در یونوسفر انجام می‌شود، بستگی دارد. رنگ‌های سبز و آبی این شفق‌ها از واکنش در ارتفاعات پایین‌تر و رنگ قرمز از واکنش در ارتفاعات بالاتر ناشی می‌شوند.

این پدیده‌ی طبیعی در هنگام اوج فعالیت چرخه‌ی لکه‌ی خورشیدی که هر یازده سال اتفاق می‌افتد، بسیار شگفت‌انگیزتر و پرتکرارتر می‌شود. آخرین بار که این پدیده به اوج خود رسید، سال ۲۰۱۳ بود.

در بسیاری از مناطق شمالی مانند آلاسکا و گرینلند، شفق‌های قطبی در بیشتر شب‌های سال قابل رویت هستند. در حال حاضر این شفق‌ها ممکن است در هر زمانی از روز هم به وقوع بپیوندند اما فقط در تاریکی دیده می‌شوند.

بهترین لحظه برای تماشای شفق، زمانی است که کمان شفق به دورترین نقطه از استوا می‌رسد و قطب مغناطیسی بین رصدکننده و خورشید قرار می‌گیرد. این موقعیت خاص، نیمه شب مغناطیسی نامیده می‌شود.

افراد مشهور زیادی در طول تاریخ تلاش کرده‌اند تا علت این پدیده را توضیح دهند. افرادی از جمله ارسطو، سنکا، دکارت، تیکو براهه و بنجامین فرانکلین که یک تئوری در این زمینه ارائه داد.

او بر این باور بود که شفق قطبی حاصل تمرکز مجموعه‌ای از بارهای الکتریکی در مناطق قطبی است که با برف و رطوبت، شدت می‌گیرد.

سازمان‌های مختلفی مانند ناسا و اداره‌ی ملی اقیانوسی و جوی آمریکا فعالیت‌های خورشیدی را زیر نظر دارند و امکان رویت شفق‌های قطبی را بررسی و اعلام می‌کنند. به این ترتیب دوستداران رصد این پدیده از زمان و مکان مناسب برای رصد آگاه می‌شوند.

گالیله، منجم و فیلسوف ایتالیایی، اولین نفری بود که در سال ۱۶۱۹، این پدیده را با عنوان شفق شمالی توصیف کرد.

شفق‌های شمالی، هزاران سال برای انسان‌ها چون رازی سربه‌مهر بودند. تصاویری از این نورها حتی در غارهای باستانی فرانسه که قدمت آن‌ها به چند هزار سال پیش برمی‌گردد، پیدا شده است.

شفق‌های شمالی همتایانی در قطب جنوب دارند که با عنوان یا شفق جنوبی شناخته می‌شوند. این شفق‌ها در عرض‌های جغرافیایی جنوبی در مناطقی چون قاره‌ی قطب جنوب، آمریکای جنوبی، نیوزیلند و استرالیا قابل مشاهده هستند.

این پدیده در سیاره‌ی زهره نیز با اینکه میدان مغناطیسی ندارد، مشاهده شده است. دانشمندان بر این باور هستند که این شفق‌ها بر اثر واکنش میان توفان‌های خورشیدی و یون‌های موجود در یونوسفر سیاره‌ی زهره ایجاد می‌شوند.

هر چه به عرض‌های جغرافیایی شمالی‌تر بروید احتمال دیدن شفق‌های قطبی افزایش پیدا می‌کند.

بنابراین شمالگان بهترین نقطه برای مشاهده‌ی شفق قطبی است. در فصل زمستان در شمالگان این نورهای رنگی حتی بعدازظهر نیز قابل مشاهده هستند.

هیچ دو شفق قطبی شبیه به هم نیستند. الگو و رنگ‌آمیزی آن‌ها با هم متفاوت است.

این نورهای رنگی و زیبایی که ما درست بالای سرمان مشاهده می‌کنیم در واقع بسیار از زمین دور هستند و بیش از ۱۰۰ کیلومتر با ما فاصله دارند.

رنگ سبز، رایج‌ترین رنگ برای شفق‌های قطبی است. این طیف رنگ با ترکیبی از سبز و قرمز، قرمز خالص، زرد و در نهایت رنگ آبی ادامه پیدا می‌کند.

در هنگام توفان‌های خورشیدی شدید، شفق‌های قطبی بسیار حیرت‌انگیزتر هستند و حتی از فواصل دورتر نسبت به قطب یعنی از لوئیزیانا، تگزاس و حتی مکزیک و کوبا نیز قابل رصد هستند.

شفق در سایر سیارات نیز وجود دارد. درست مثل سیاره‌ی زمین، در سایر سیارات نیز این شفق‌ها در نزدیکی قطب‌های مغناطیسی دیده می‌شوند. منجمان این نورها را در سیارات مشتری، زحل، اورانوس و نپتون نیز شناسایی کرده‌اند.

میدان مغناطیسی زمین که عامل ایجاد این شفق‌های قطبی است تا هزاران کیلومتر درون فضا ادامه دارد.

علاوه بر منظره‌ی شگفت‌انگیز و منحصربه‌فرد، شفق‌های قطبی صداهای ضعیفی مانند ترق ترق کردن تولید می‌کنند.

با این حال این صداها به ندرت شنیده می‌شوند و شاید امکان شنیدن آن‌ها در هنگام اوج فعالیت شفق، در شب‌های آرام و بدون باد و دور از منابع صوتی، امکان‌پذیر باشد.

شَفَق قُطبی یا اوشه یکی از پدیده‌های جوی کرهٔ زمین است. شفق قطبی پدیدهٔ ظهور نورهای رنگین و متحرک در آسمان شب است و معمولاً در عرض‌های نزدیک به دو قطب زمین که بر اثر برخورد ذرات باردارِ بادِ خورشیدی و یونیزه شدن مولکول‌های موجود در یون‌سپهر (یونوسفر) زمین به وجود می‌آید.

شفق‌های قطبی نورهای زیبایی‌اند که به‌طور طبیعی در آسمان دیده می‌شوند. و معمولاً در شب و در عرض‌های جغرافیایی قطبی به چشم می‌خورند. آن‌ها در یونوسفر تشکیل می‌شوند و در سپیده‌دم قطبی رویت پذیرند. در عرض جغرافیایی قطب شمال به آن‌ها شفق‌های شمالی نیز گفته می‌شود که این نام بر گرفته از نام ایزدگونه رومی سپیده‌دم و نام یونانی باد شمالی است که در سال ۱۶۲۱ توسط پیر گاسندی روی این پدیده طبیعی نهاده شد. به شفق‌های قطبی، نور قطب شمال هم گفته می‌شود زیرا آن‌ها غالباً در نیم کرهٔ شمالی دیده می‌شوند و هرقدر به قطب شمال نزدیک می‌شوید با توجه به مجاورت با قطب مغناطیسی شمالی زمین احتمال بیشتری می‌رود که بتوانید آن‌ها را ببینید. برای نمونه، در شهرهای شمالی کانادا که بسیار نزدیک به قطب‌اند امکان رویت آن‌ها بسیار زیاد است.

شفق‌های قطبی در نزدیکی قطب مغناطیسی شمالی ممکن است خیلی بالا باشد ولی در افق شمالی به صورت سبز برافروخته و در صورت طلوع خورشید به صورت سرخ کمرنگ دیده می‌شود.

شفق‌های قطبی معمولاً از سپتامبر تا اکتبر و از مارس تا آوریل روی می‌دهند. برخی از قبایل کانادایی به این پدیده رقص ارواح می‌گویند. شفق قطبی در طول چرخه خورشیدی و هنگام خروج جرم از تاج خورشیدی پُردفعات و درخشنده‌تر مشاهده می‌شود.

در قطب جنوب نیز این روی می‌دهد اما تنها در جنوبی‌ترین عرض جغرافیایی رویت‌شدنی است و گاهی نیز در آمریکای جنوبی و استرالیا (استرالیا در زبان لاتین به معنی جنوب است). بنجامین فرانکلین نخستین کسی بود که به شفق‌های قطبی توجه نشان داد. در نظریه او علت وقوع شفق‌های قطبی این انتقال نور در مرکز بار الکتریکی در سرزمین‌های قطبی که با برف و رطوبت شدت می‌گیرد، بود. علت وقوع شفق قطبی خروج جرم از تاج خورشیدی است که از طریق مغناطره و کمربند وان آلن به مناطق قطبی هدایت می‌شوند.

سرزمین قطب جنوب چیزی حدود ۱۵ میلیون کیلومتر وسعت دارد یعنی حدود یک و نیم برابر کل قاره اروپا و اگر یخ‌های داخل اقیانوس‌ها را هم به این وسعت اضافه کنیم چیزی حدود ۳۰ میلیون کیلومتر وسعت این سرزمین می‌شود.

اما با این وجود بخش‌های بسیار محدود و کوچکی از این سرزمین در اختیار تورهای حامل مردم و گروه‌های تحقیقاتی قرار میگیرد و اکثر مناطق این قاره بر روی اکثریت مردم و محققان ناشناخته است و در اختیار کشورهای عضو پیمان جنوبگان می‌باشد



سرزمینی اسرار آمیز

قطب جنوب

محل سکونت فرازمینی ها

در سال ۲۰۱۲ کتاب خاطرات سری گمشده دریاسالار برد منتشر شد که در آن دریاسالار ادعا کرده بود که از میان حفره‌ای در مرکز قطب‌جنوب وارد زمین تهی شده و با تمدن‌های پیشرفته بیگانه ملاقات کرده است. قطب جنوب ، یکی از اسرارآمیزترین مکان‌های زمین است. دانشمندان و پرسنل نظامی مختلفی در طول تاریخ به این مکان سفر کرده و موارد عجیب و غریب را در آنجا شاهد بوده‌اند. گفته می‌شود که این منطقه پوشیده از یخ و برف، اسرار بسیاری را در خود پنهان کرده و در زیر لایه‌های آن، می‌توان به اکتشافات خارق‌العاده‌ای دست پیدا کرد؛ تا جایی که باستان‌شناسان آمریکایی و اروپایی، از کشف اهرامی تاریخی در این قاره اسرارآمیز خبر می‌دهند. ورود به قطب جنوب ممنوع است امریکا و چند کشور دیگر اجازه ورود هیچ کس را به قطب جنوب نمی‌دهند چه اسراری پشت دیوارهای یخی قطب جنوب است ایا سرزمین‌های دیگری وجود دارد؟ ژنرال امریکایی از سرزمینی به بزرگی امریکا در پشت دیوارهای یخی قطب جنوب خبر می‌دهد. در نقشه‌های قدیمی نیز به وجود سرزمین‌های دیگری در پشت دیوارهای یخی قطب جنوب اشاره شده است.

کلمه ی «آگارتا» منشأ بودایی دارد. که به جهان زیرزمینی یا امپراطوری اطلاق می‌شود که تمام بودایی‌های واقعی بسیار به آن معتقدند. آنها همچنین معتقدند که جهان زیرزمینی دارای میلیون‌ها سکنه و شهرهای بسیار می‌باشد، استیلای عالی پایتخت جهان زیرزمینی است که محل اقامت حاکم عالی می‌باشد: به وی نیز پادشاه جهان هم می‌گویند. باور بر آن است که وی به دالای لاما تبت، که نماینده ی زمینی اوست، دستور می‌داد پیام‌های وی از طریق تونل‌های مخفی خاصی که جهان زیرزمینی را به تبت متصل می‌کنند منتقل می‌شدند. تونل‌های مرموز مشابه در برزیل هم پیدا شدند. به نظر می‌رسد برزیل در غرب و تبت در شرق دو قسمت زمین بودند که تماس بین جهان زیرزمینی و جهان سطحی به علت وجود این تونل‌ها به آسانی مقدور می‌شد. نیکلاس روریک ، ادعا داشت که ، پایتخت تبت ، با تونل به، پایتخت امپراطوری زیرزمینی آگارتا متصل بودند.ورودی این تونل تحت نگهبانی لاماهایی که به دستور دالای لاما سوگند حفظ آن جهان را از افراد ساکن خارج از آن خورده بودند، بود. تونل مشابه‌ی اتاق‌های مرموز را در شالوده ی هرم گیزه به جهان زیرزمینی متصل می‌کرد، که با آن فرعون‌ها با خدایان یا ابرمرد جهان زیرزمینی تماس می‌گرفتند.

مجسمه‌های غول پیکر مختلفی از خدایان و پادشاهان مصری همچون مچسمه‌های بودای پیدا شده در مشرق زمین، ابرمرد زیرزمینی را نشان می‌دهند که برای کمک به نژاد بشری به روی زمین آمدند. آنها به طور کلی بدوت جنسیت هستند. آنها فرستادگان سری آگارتا، جهان زیرزمینی هستند که هدف تمام بودایی‌ها نیل به آن است. سنت‌ها و آداب بودایی تعیین می‌کند که آگارتا اولین بار هزاران سال پیش وقتی یک مرد مقدس قبیله ای را که در زیرزمین محو شود هدایت نمود تشکیل شد. به نظر می‌رسد شبه کلونی‌ها از آگارتا می‌آیند، که بیقراری آنها را در سطح زمین و مسافرت‌های مکرر آنها برای نیل به خانه ی گمشده شان را بیان می‌کند. تاکنون تحقیقات بسیاری در خصوص سیاره زمین انجام شده است تا جاییکه بسیاری از اسرار این سیاره که زمانی پاسخی برای آنها وجود نداشت هم اکنون جز یافته‌های پیش پا افتاده علمی هستند، اما با این وجود باز هم به نظر می‌رسد که زمین همچنان چند سر فاش نشده دارد. یکی از این اسرار مربوط به وجود تمدن زیرزمینی در زیر لایه‌های زمین است که به تمدن آگارثا موسوم می‌باشد.

برای زمان‌های طولانی، انسان اعتقاد داشت که زمین، کره ای میان تهی است که در داخل آن یک تمدن عظیم زیرزمینی یافت می‌شود. در اوج باور به این نظریه بود که ژول ورن رمان سفر به اعماق زمین را نوشت. البته قبل از ژول ورن یکی دیگر از افرادی که به این موضوع دامن زده بود ادموندهالی بوده که در قرن هفدهم زندگی می‌کرد. او کاشف یک دنباله دار بود که هر ۷۵ سال یک بار از کنار زمین عبور می‌نمود.هالی معتقد بود که زمین از لایه‌های مختلف و با شرایط جوی متفاوت ساخته شده است. یکی از این لایه‌ها عظیم بوده و ۵۰۰ مایل ضخامت دارد. از نظر او شفق‌های قطبی و یا میادین مغناطیسی زمین ناشی از فعالیت لایه‌های مستقل زیر زمین بودند. یک قرن بعد ازهالی، فرد دیگر بنام جان کلویس سیمس به بسط این نظریه پرداخت و مقاله ای در خصوص برنامه خود برای سفر به اعماق زمین منتشر کرد. وی قبل از اینکه ماجراجویی رویایی خود برای سفر به اعماق زمین را شروع کند از دنیا رفت، با این وجود دیدگاه‌های او بستر ساز سفرهای عجیب انسان به قطب شد.

یک قرن بعد و در فاصله زمانی بین رکود بزرگ و جنگ دوم جهانی، دریاسالار ریچارد باید از نیروی دریایی آمریکا پیش قراول سفرهایی به سرزمین‌های قطبی شد. وی در جریان یکی از سفرهایش مطالبی را بازگو می‌کند که از فهم انسان خارج است. گویا در زمان پرواز بر فراز سرزمین قطب وی با شرایط جوی گرمی مواجه می‌شود و سرزمینی را می‌بیند که دارای حیواناتی شبیه به ماموت و گونه ای انسان بوده که در زیر زمین زندگی می‌کردند. او بر روی این سرزمین فرود می‌آید، سرزمینی که بسیاری عقیده دارند همان تمدن آگارثا بوده است.

در سال ۱۹۲۹ یک فرمانده ارشد نیرو هوایی آمریکا به نام ریچارد بایرد با هواپیما بر فراز قطب جنوب پرواز کرد و همین پرواز داستان‌ها و افسانه‌های شگفت انگیزی را بر سر زبانها انداخت. می‌گویند این شخص هنگام پرواز گزارشی مخابره کرد که از رادیو پخش شد و این پیام آنقدر عجیب و باورنکردنی بود که رسما خاموش شد.

او تعریف می‌کرد که ضمن پرواز بر فراز قطب، وارد یک توده مه غلیظ شد و هنگامی که از این مه بیرون آمد، ناگهان خود را بر فراز سرزمینی دید که اثری از یخ و برف در آن سرزمین به هیچ وجه دیده نمی‌شد. حتی می‌توانست در آنجا گیاهان مختلف، دریاچه‌ها و جانورانی را که شبیه به ماموت‌ها و یا گاوهای غول آسا بودند را ببیند. به طوریکه او اظهار می‌داشت در کنار این حیوانات انسان‌هایی هم زندگی می‌کردند.

کسانی که مشتاق اینگونه سخنان اعجاب انگیز از دنیاهای ناشناخته بودند، با قطع شدن برنامه رادیویی از بقیه سخنان این دریاسالار محروم شدند. بعدا سخنان بایرد چاپ شد و این شخص ادعا کرد که سرزمین ناشناخته ای در آن سوی قطب زمین وجود دارد و در سال ۱۹۵۷ نیز به وجود چنین قاره سحرآمیزی در میان آسمانها اشاره کرد و آن را سرزمین اسرار ازلی نامید.

به هر حال اسرار سخنان بایرد نه تنها کشف نشد بلکه روز به روز پیچیده تر گشت.

فرمانده ارشد نیرو هوایی ادعا کرد که در قطب شمال و قطب جنوب مناظر مشابهی از همین گونه مشاهده کرده؛ به طوریکه از قول این شخص گفته می‌شود که او تحقیقات خود را ادامه داد و در این سرزمین اسرارآمیز حیوانات عظیم الجثه، ماموت‌ها و گاومیش‌های متعلق به دوره چهارم زمین شناسی، گوزن‌های غول آسا و همچنین انسان مشاهده کرده.

پژوهشگران در پروازهای خود بر فراز قطب جنوب که در حقیقت به دنبال تحقیقات بایرد انجام می‌شد، به نتایج دیگری هم دست پیدا کردند. از جمله دریافتند که غلظت جو بالای قطب جنوب، تنها نصف غلظت جو در سایر قسمت‌های کره زمین است. آنچنان که با بالن‌های مخصوص هواشناسی آزمایش شده، وقتی انسان به قطب جنوب نزدیک می‌شود، هوای قطب جنوب به نحو غیرقابل توضیحی گرم تر می‌شود.

بایرد نیز قبلا به این موضوع اشاره کرده و گفته بود قطب جنوب انگار در یک پتوی گرم پیچیده شده است.

بنابراین اگر تصور کنیم در برخی مناطق اصلا برف وجود ندارد و دارای دریاچه‌ها و کوه‌های قهو ای رنگی هستند، این امکان وجود دارد که منطقه شگفت انگیزی که بایرد بر فراز قطب جنوب به آن اشاره کرد تنها یک افسانه نباشد و چنین منطقه ای با موجوداتی غیر از پنگوئن وجود داشتند.

اگر این واقعیت داشته باشد و آن چیزی که آقای بایرد دیده در آنجا وجود خارجی داشته باشد، ما چیزهای جدیدی را در این منطقه می‌بینیم که اصلا در مناطق دیگر قابل دید نیست.

ترجمه از دفترچه ریچارد برد:

من این یادداشت‌ها را مخفیانه می‌نویسم و همه چیز را نمی‌فهمم. آنها مربوط به پرواز من بر فراز قطب شمال در ۱۹ فوریه ۱۹۴۷ است.

زمانی می‌رسد که ضرورت حقیقت عقلانیت را پنهان می‌کند. من در زمان نوشتن این صلاحیت را ندارم که اسناد زیر را فاش کنم ... ممکن است هرگز برای عموم مردم آشکار نشود، اما وظیفه من این است که هر آنچه را که روزی خوانده می‌شود، یادداشت کنم.

کتابنامه: پایگاه قطب شمال، ۱۹/۰۲/۱۹۴۷

۶ 00 :تمام مقدمات پرواز شمال ما کامل است و ما می‌توانیم ساعت ۶:۱۰ با مخازن کامل سوخت از زمین جدا شویم.

۶ 20 :مخلوط هوا و سوخت در موتور مناسب خیلی اشباع است ، ما این مقررات را انجام داده ایم و اکنون موتورهای پرات ویتنی به خوبی کار می‌کنند.

۷ 30 :تماس رادیویی با پایه. بسیار خوب ، سیگنال رادیویی خوب است.

۷ 40 :من متوجه نشت روغن کمی در موتور مناسب شدم ، اما نشانگر فشار روغن نشان می‌دهد که همه چیز طبیعی است.

۸ 00 :کمی تلاطم به سمت شرق با ۲۳۲۱ فوت ثبت شد ، ارتفاع را به ۱۷۰۰ فوت تغییر دادیم ، تلاطم تکرار نشد ، اما وزش باد شدید عقب است. تغییرات جزئی در دریچه گاز ، اکنون هواپیما به خوبی کنترل شده است.

۸ 15 :تماس رادیویی با پایه ، همه چیز استاندارد است.

۸ 30 :دوباره تلاطم. ما در حال بالا رفتن از ۲۹۰۰ پا هستیم ، همه چیز خوب است.

۹ 10 :برف و یخ بی پایان ، مناطقی با لمس زرد ظاهر می‌شوند. ما برای بررسی بهتر این مناطق تغییر مسیر می‌دهیم ، مناطقی را مشاهده می‌کنیم که رنگ قرمز به بنفش دارند. ما دو سفر بر روی این مکانها انجام می‌دهیم و به مسیر برمی گردیم. تماس رادیویی با پایگاه ، ما موقعیت را مقایسه می‌کنیم و رنگ برف و یخ زیر خود را گزارش می‌دهیم.

۹ 10 :قطب نماهای مغناطیسی و ژیروسکوپی از نوسان متوقف می‌شوند. آنها می‌چرخند تا ما نتوانیم دوره ای را براساس دستگاه‌ها بگذرانیم. ما از قطب نما خورشیدی استفاده می‌کنیم به همان اندازه که امکان ادامه مسیر را به ما می‌دهد. هدایت هواپیما کاملاً دشوار است ، حتی اگر پوشش یخبندان بدنه قابل مشاهده نباشد.

۹ 15 :در دوردست ، چیزی شبیه کوه.

۹ 49 :بعد از ۲۹ دقیقه مطمئن شدیم که آنها واقعاً کوه هستند. یال کوهستانی کوچکی که قبلا ندیده ام!

۹ 55 :ما ارتفاع را به ۲۹۵۰ فوت تغییر می‌دهیم زیرا دوباره شاهد تلاطم شدیدی هستیم.

۱۰ 00 :ما بر فراز یک رشته کوه کوچک پرواز می‌کنیم ، و همچنان که ممکن است با دقت بیشتری به سمت شمال برویم ، همانطور که می‌توان تخمین زد. علاوه بر توده کوه ، شاهد پاکسازی کوچکی هستیم که یک رودخانه یا نهر در وسط آن قرار دارد.

اما نمی‌تواند دشتی سرسبز در زیر ما باشد! بدیهی است در اینجا مشکلی وجود دارد! باید برف و یخ باشد! در سمت چپ جنگلی را می‌بینیم که در دامنه کوه‌ها رشد می‌کند. دستگاه‌های ناوبری ما هنوز در حال چرخش هستند ، چرخ دنده چرخان به جلو و عقب است.

۱۰ 05 :من ارتفاع را به ۱۴۰۰ فوت تغییر می‌دهم و به سمت چپ متمایل می‌شوم تا بتوانیم دشت زیر خود را بهتر ببینیم. سبز است یا به دلیل خزه یا به دلیل چمن‌های بسیار بافته شده. نور در اینجا متفاوت به نظر می‌رسد. دیگر نمی‌توانم خورشید را ببینم. ما یک چرخش دیگر ایجاد می‌کنیم و چیزی را مشاهده می‌کنیم که شبیه یک حیوان بزرگ در زیر ما باشد. به نظر می‌رسد یک فیل است. نه !!! خیلی بیشتر شبیه ماموت! بطور باور نکردنی! اما اینطور است! ما در حال پایین آمدن ۱۰۰۰ پا هستیم ، و من دوربین شکاری می‌بینم تا بتوانم حیوان را بهتر ببینم. من متقاعد شده ام - این قطعاً یک حیوان شبیه ماموت است. ما به پایگاه اطلاع می‌دهیم.

۱۰ 30 :ما تپه‌های سبز بیشتری پیدا می‌کنیم. نشانگر دما در پشت عرشه ۷۴ درجه فارنهایت را نشان می‌دهد (توجه داشته باشید ، ۲۳ درجه سانتیگراد). در تابستان به سمت شمال ادامه می‌دهیم. دستگاه‌های پیمایش اکنون استاندارد هستند. از رفتار آنها تعجب می‌کنم. ما در حال تلاش برای اتصال به پایه هستیم. تماس رادیویی کار نمی‌کند!

۱۱ 30 :زمین زیر ما صاف و عادی تر است (به اصطلاح). در مقابل ما داریم به چیزی نگاه می‌کنیم که روی شهر می‌افتد !!!! بطور باور نکردنی! به نظر می‌رسد هواپیما به ویژه سبک است.

فرمان پاسخ نمی‌دهد! خداوند! در امتداد کناره‌های بال ما انواع عجیب و غریب ماشین‌های پرنده وجود دارد. آنها پرواز می‌کنند و به سرعت نزدیک می‌شوند. از نظر شکل ، به دیسک براق شباهت دارند. آنها به اندازه کافی نزدیک هستند تا بتوانیم علامت‌های آنها را تشخیص دهیم. سواستیکا است !!! خارق العاده. ما کجا هستیم؟ چی شد؟ من سعی می‌کنم یک چوب بکشم - هیچ عکس العملی !! ما اسیر برخی رذایل نامرئی می‌شویم!

۱۱ 35 :رادیوی ما صدایی به زبان انگلیسی با لهجه ظریف اسکاندیناویایی یا آلمانی را می‌شنود و می‌شنود. "دریادار ، به قلمرو ما خوش آمدید. ما طی ۷ دقیقه با هواپیمای شما فرود خواهیم آمد. آرام باش ، دریاسالار ، تو دست خوبی. " متوجه شدم که موتورهای هواپیمای ما متوقف شده اند! هواپیما تحت کنترل غیرقابل درک است و اکنون به تنهایی در حال چرخش است. کنترل بی فایده است.

۱۱ 40 :پیام رادیویی دیگری دریافت کردیم: "ما در حال شروع فرایند فرود هستیم." بعد از مدتی هواپیما به آرامی تکان می‌خورد و پایین می‌آید مثل اینکه در آسانسور نامرئی باشد. ما خیلی نرم پایین می‌آییم و زمین را با کمترین ضربه لمس می‌کنیم!

۱۱ 45 :من آخرین ورودی دفترچه ثبت نام خود را سرعت می‌دهم. چند مرد با پای پیاده به هواپیمای ما نزدیک می‌شوند. آنها قد بلند و موهای بور دارند. در فاصله دور ، شهر بزرگ با تمام رنگهای رنگین کمان در حال ضربان و چشمک زدن است. من نمی‌دانم اکنون چه اتفاقی خواهد افتاد ، اما سلاح کسانی را که به ما نزدیک می‌شوند نمی‌بینم.

صدایی را می‌شنوم که برای باز شدن درب بار به نام من صدا می‌کند. من گوش می‌کنم پایان دفتر خاطرات.

از این به بعد ، همه وقایع را از حافظه توصیف می‌کنم. وقایعی که در زیر شرح داده شده فراتر از هر تصوری است و اگر واقعاً اتفاق نیفتد کاملاً بی معنی است.

من و اپراتور رادیو را از هواپیما بردند ، اما آنها بسیار مهربان و با احترام با ما رفتار کردند. سپس سوار وسیله نقلیه ای شدیم که شبیه یک سکو اما بدون چرخ بود. او با سرعت زیادی ما را به شهر درخشان برد. به محض نزدیک شدن ، به نظر می‌رسید که شهر از برخی مواد کریستالی مانند ساخته شده است. خیلی زود به یک ساختمان بزرگ رسیدیم ، ساختمانی مشابه که در زندگی ام ندیده بودم.

این معماری یادآور کارهای فرانک لوید رایت بود (یادداشت: معمار آمریکایی ، معروف به خاطر پروژه‌های خارق العاده خود مانند فالینگ واتر یا موزه سلیمان) یا حتی داستان‌های کوتاه خارق العاده باک راجرز (یادداشت ، قهرمان ادبیات علمی تخیلی آمریکا) !! یک نوشیدنی گرم دریافت کردیم که به نظر هیچ چیزی که قبلا چشیده بودم نبود. معروف! بعد از حدود ۱۰ دقیقه ، راهنماهای غیرمعمول ما حاضر شدند و گفتند که باید با آنها بروم. چاره ای جز اطاعت نداشتم. من اپراتور رادیو خود را ترک کردم و به زودی وارد چیزی شبیه آسانسور شدیم.

مدتی پایین آمدیم ، سپس کابین متوقف شد و در بی صدا بلند شد! راهرو را ادامه دادیم که غرق درخشندگی صورتی بود. به نظر می‌رسید از خود دیوارها ناشی شده است. یکی از راهنماهای ما اشاره کرد که جلوی در بزرگ بایستد. نشانه‌هایی روی آنها بود که من نمی‌فهمیدم.

در بزرگ به آرامی باز شد و مرا به داخل دعوت کرد. یکی از راهنماها گفت: "نگران نباشید ، آدمیرال از شما پذیرایی می‌کند میزبان."

وارد پایین می‌شوم و نوری غیرمعمول و پر نور را می‌بینم که تمام اتاق را پر کرده است. وقتی چشمانم به این روشنایی عادت می‌کنند ، می‌بینم چه چیزی مرا احاطه کرده است. آنچه دیدم زیباترین چیزی است که در زندگی ام دیده ام. برای من توصیف خیلی زیبا بود. ظریف و ظریف بود. فکر نمی‌کنم هیچ کلمه ای بتواند آن را از نظر دقت یا جزئیات توصیف کند! افکارم با صدای خوش آهنگی کمی قطع شد:

"به کشور ما خوش آمدید ، دریادار." من یک مرد بزرگسال را می‌بینم که دارای ویژگی‌های چهره دلسوزانه است. او پشت یک میز بزرگ نشسته است. با تکان دادن دست یکی از صندلی‌ها را به من پیشنهاد داد. همانطور که نشستم ، او انگشتان خود را به هم گره زد و لبخند زد. او با صدای مهربان ادامه داد و پیام زیر را ارائه داد.

"ما به شما اجازه دادیم که به اینجا بیایید زیرا شما یک انسان نجیب هستید و در سطح زمین شناخته شده اید ، دریاسالار." نفس من روی کلمات "سطح زمین" متوقف شد! میزبان با لبخند ادامه داد: "بله" "شما در سرزمین آریانانی هستید (مبدا ، در سرزمین‌های آریانی)، دنیای درونی زمین. ما مدت زیادی از مأموریت شما نمی‌گیریم و شما را دست نخورده با سلامتی به سطح زمین بازگردانیم. خوب ، حالا دریادار ، من باید برای شما توضیح دهم که چرا اینجا هستید؟

ما از زمان انفجار اولین سلاح‌های هسته ای در هیروشیما و ناگازاکی در ژاپن نژاد شما را مشاهده کردیم.

در این زمان آشفته بود که ما برای اولین بار در سطح زمین ماژول‌های پرواز خود ، Flugelradsرا به زمین شما فرستادیم تا بفهمیم چه اتفاقی افتاده است.

البته الان در گذشته است ، دریادار عزیزم. اما من باید ادامه بدهم. می‌دانید ، ما قبلاً هرگز درگیر بی رحمی و جنگ‌های نژاد شما نبوده ایم ، اما اکنون مجبور به این کار شده ایم. شما دستکاری نیرویی کرده اید که برای انسان نیست. من در مورد انرژی هسته ای صحبت می‌کنم. فرستادگان ما پیغام‌هایی را به قدرت‌های بزرگ جهان شما ارسال کرده اند ، اما آنها هنوز گوش نمی‌دهند. امروز ما شما را بعنوان شاهد انتخاب کرده ایم که جهان ما واقعاً وجود دارد. ببینید ، دانش و فرهنگ ما هزاران سال قبل از شما است ، دریادار" .

من او را قطع کردم: "اما چگونه این ارتباط با من است، سر؟"

چشمان میزبان به ذهنم نفوذ می‌کرد و پس از مکثی کوتاه ادامه داد: "مسابقه شما به نقطه ای بدون بازگشت رسیده است. در میان شما کسانی هستند که ترجیح می‌دهند تمام دنیای شما را نابود کنند تا اینکه از قدرت خود که از آنها آگاه هستند دست بکشند. " سرمو تکون دادم و میزبان ادامه داد: "در سال ۱۹۴۵ و بعد ، ما سعی کردیم با نژاد شما تماس بگیریم ، اما تلاش‌های ما با خصومت روبرو شد . Flugelradsما گلوله باران شد. بله ، حتی توسط مبارزان شما برای تخریب پیگیری می‌شود. بنابراین ، اکنون ، پسرم ، من می‌گویم که طوفان بزرگی در جهان تو آماده می‌شود ، خشم سیاه که سالها خسته نخواهد شد. هیچ پاسخی در سلاحهای شما نخواهد بود ، علم شما از شما محافظت نمی‌کند.

و طوفانی می‌تواند تا آخرین گل فرهنگ شما لگدمال شود ، تا زمانی که تمام بشریت به هرج و مرج بی پایان پایمال شود. آخرین جنگ شما فقط مقدمه ای بود برای آنچه نژاد شما باید تجربه کند. ما در اینجا با هر ساعت همه چیز را با وضوح بیشتری می‌بینیم. فکر می‌کنی من اشتباه می‌کنم؟"

"نه" من جواب دادم "این اتفاق قبلاً افتاده بود ، قرون تاریک فرا رسید و پانصد سال دیگر ادامه یافت".

"بله ، پسرم." میزبان پاسخ داد. "قرن‌های تاریکی که اکنون خواهد آمد زمین را با حجابی تاریک پوشانده است ، اما من معتقدم که برخی از نژادهای شما از این طوفان زنده می‌مانند. چیز دیگری نمی‌توان گفت. در دوردست‌ها دنیای جدیدی را می‌بینیم که در ویرانه‌های نژاد شما متولد شده و به دنبال ارزش‌های افسانه ای گمشده است و پسران من در اینجا خواهند بود. در بازداشت با ما وقتی آن زمان فرا رسید ، ما دوباره بیرون خواهیم آمد تا به شما کمک کنیم نژاد و فرهنگ خود را زنده کنید. شاید در این بین شما بی فایده بودن جنگ‌ها و رقابت‌ها را درک خواهید کرد ... شاید در آن صورت برخی از قسمت‌های علم و فرهنگ شما بازگردانده شود تا بتوانید از ابتدا شروع کنید. تو پسرم ، باید با این پیام به جهان روی سطح زمین برگردی" .

بعد از این سخنان ، به نظر می‌رسید که جلسه ما به پایان رسیده است. مدتی همانند رویا در آنجا ایستادم ... و با این حال می‌دانستم که این یک واقعیت است. به دلیلی عجیب ، کمی خم شدم ، شاید به خاطر احترام ، شاید به دلیل فروتنی ، نمی‌دانم.

من ناگهان متوجه شدم که دو راهنمای من کنار من ایستاده بودند. "بیا بریم دریادار" یکی از آنها گفت: قبل از شروع، یک بار دیگر به میزبان نگاه کردم. او گفت، لبخند بر روی صورت عاقلانه اش وجود داشت، "خداحافظ پسرم!" او به نشانه صلح دستم را تکان داد. جلسه ما قطعاً تمام شده است.

ما به سرعت از طریق در بزرگ اتاق میزبان را ترک کردیم و دوباره وارد آسانسور شدیم. در بی سر و صدا باز شد و ما بالا رفتیم. یکی از راهنماهای من گفت: "اکنون باید عجله کنیم ، دریادار. میزبان نمی‌خواهد شما را بیشتر به تأخیر بیندازد و شما باید با این پیام به مسابقه خود برگردید" .

سکوت کردم همه چیز کاملاً باورنکردنی بود. وقتی ایستادیم ، دوباره افکارم قطع شد. وارد اتاق شدم و دوباره خودم را در کنار اپراتور رادیو خود دیدم. صورتش نگران بود. به او نزدیک شدم و گفتم: "بسیار خوب ، هووی ، خوب". دو راهنما ما را به وسیله حمل و نقل منتظر رساندند و خیلی زود به هواپیما برگشتیم. موتورها خاموش بود و ما بلافاصله سوار شدیم. هوا حالا با احساس فوریت خیس شده بود. به محض بسته شدن درب بار ، هواپیما با نیروی نامرئی شروع به صعود کرد تا اینکه به ارتفاع ۲۷۰۰ پایی رسیدیم. در بازگشت ، دو ماشین پرنده در کناره‌ها ما را همراهی می‌کردند. در اینجا باید توجه داشته باشم که نشانگر سرعت نشان نمی‌دهد که ما در حال حرکت نیستیم ، اگرچه در واقع ما با سرعت بسیار بالایی حرکت می‌کنیم.